خاطراتی از آشنایی و همکاری پایدار با «محمدحسن گنجی»

ما همه دانشجویان آن استاد بزرگیم

محمدحسین پاپلی‌یزدی
استاد بازنشسته دانشگاه تربیت مدرس

واقعیت این است که من شاگرد مستقیم دکتر «گنجی» نبوده‌ام. در دانشگاه مشهد درس می‌خواندم و آنجا شاگرد دکتر مرحوم «مفخم»، دکتر «زیبا خرسند»، دکتر «سیروس سهامی» و... بودم که همگی شاگرد دکتر «گنجی» بوده‌اند. دکتر «مفخم» پیش از آنکه جغرافیدان شود، موسیقیدان معروفی بود و دکتر «گنجی» او را بهترین شاگردش می‌دانست و از سال ۱۳۴۶ من با شاگردی دکتر «مفخم»، عملا شاگرد دکتر «گنجی» به حساب می‌آمدم. من پس از انقلاب برای گرفتن دکتری به فرانسه رفتم و دکترایم را آنجا گرفتم و اوایل دهه ۶۰ به ایران برگشتم. در سال ۵۴، من کارشناس سمینار جغرافیایی مشهد بودم و به این سبب با دکتر «گنجی» ارتباط کاری داشتم. زمانی هم که دکتر «مفخم» بازنشسته شد، با دکتر «گنجی» به سازمان جغرافیایی ارتش رفتند و دکتر «گنجی» ترتیبی داد که من بتوانم دو، سه ماه در سازمان جغرافیایی دوره ببینم. در آنجا دکتر «مفخم» فرهنگ‌نامه‌ای تهیه کرده بود و تیمسار «صادقیان»، رییس وقت سازمان جغرافیایی به «مفخم» و «گنجی» درجه‌ای معادل تیمسار یا سپهبد داده بود، ولی دکتر «مفخم» نپذیرفته بود با «گنجی» همرتبه باشد و درجه پایین‌تر را پذیرفته بود. دکتر «مفخم» برخلاف «گنجی» خیلی به اصولش پایبند بود و بسیار بحث می‌کرد، ولی «گنجی» بیشتر جنبه ارشادی داشت و با گفتار و در کمال آرامش سعی می‌کرد مسایل را حل کند. «مفخم» احترام زیادی برای «گنجی» قایل بود به حدی که وقتی سکته کرد و «گنجی» به عیادتش رفت در آن حالت بیماری، وقتی «گنجی» دستش را در دست خود گرفت «مفخم» نیرویی تازه گرفت و دست «گنجی» را کشید و بر آن بوسه زد. رابطه «مفخم» در برابر «گنجی» مانند سربازی در برابر تیمسار بود. ما هم در برابر «مفخم» مانند سربازی در برابر تیمسار بودیم. یک روز «گنجی» ویولنش را آورد «مفخم» تعمیر کند. آخرین ملاقاتشان بود و «مفخم» نمی‌توانست صحبت کند و فقط با اشاره منظورش را ادا می‌کرد و «گنجی» برای شادی او ۳۰ ثانیه‌ای در حضور «مفخم» آرشه کشید. وقتی من از فرانسه بازگشتم، دیدم دکتر «گنجی» در اثر مسایل پس از انقلاب، به وضع بدی دچار شده، به حدی که برای گذران زندگی، شناسنامه ترجمه می‌کرد؛ آن هم برگی ۱۵ ریال. برای دیدنش، به خانه‌اش رفتم و دیدم دو پیت بزرگ نفت در دستش است و تازه فهمیدم خانه‌اش شوفاژ ندارد. پس از مدتی صحبت، یک چک ۲۰میلیون تومانی یا ۲۰میلیون‌ریالی را به من نشان داد و گفت این پول در زمانی که رییس دانشگاه بیرجند بود، در اختیارش بوده است تا هرجا صلاح دید خرج کند و حالا که انقلاب شده بود، دکتر نمی‌دانست این چک را چه کار کند. دکتر «گنجی» با آنکه به شدت در تنگنا بود و شناسنامه ترجمه می‌کرد، دربه‌در می‌گشت که بداند این پول را به که بدهد و به من گفت از مقاماتی که می‌شناسم، بپرسم این پول را به کجا باید تحویل داد. من گفتم او که به هر وزارتخانه‌ای مراجعه کرده است، به او گفته‌اند پول متعلق به آنها نیست، پس بهتر است تا روشن‌شدن تکلیف این پول، آن را در بانک بگذارد و سودش را خرج کند تا مسوولش پیدا شود. دکتر نگاهی عاقل اندر سفیه به من کرد که اگر می‌خواست می‌توانست اصل پول را بردارد چون این پول اصلا سندی ندارد که مشخص باشد مال کیست. این موضوع از آن جهت مهم است که به‌رغم آنکه به ایشان ظلم و در حقشان بی‌انصافی شده بود، تلاش می‌کرد پول را به صاحبش برساند. دو، سه ماهی که من در آن زمان با ایشان در ارتباط بودم، حتی خانمش بیمار شده بود ولی او هیچ وقت نخواست از کسی کمک بگیرد. او آن روزها خیلی تحت فشار بود. حتی وقتی به دانشگاه می‌رفت، به قول خودش با احتیاط و دور از چشم تا گروه جغرافیا می‌رفت. من برای حل مشکلات مالی‌اش پیشنهاد کردم قسمتی از کتابخانه ایشان را به آستان قدس بفروشیم. ایشان حیفش می‌آمد چون این کتابخانه را از بچه‌های نداشته‌اش عزیزتر می‌شمرد ولی چاره‌ای نداشت و سرانجام تصمیم گرفت و گفت کتاب‌ها را بفروشد تا با پول آن در مشهد آپارتمانی بگیرد و از تهران کوچ کند. آن موقع آستان قدس آپارتمانی در چهارراه خیام به قیمت ۹۰۰هزارتومان داشت. قرار شد جای کتابخانه، آن آپارتمان را به همراه ۹۰۰هزارتومان پول به دکتر بدهند ولی متاسفانه بوروکراسی اداری در آستان قدس (یا شاید وجود افرادی که مانع می‌شدند)، باعث شد این کار چهارسال طول بکشد و قیمت آپارتمان چند برابر شود. در نتیجه دکتر نتوانست آن آپارتمان را بخرد و در تهران ماند. بوروکراسی طولانی در آستان قدس و پیگیری‌های مداوم من و میانجیگری من میان دکتر «گنجی» و آستان قدس باعث نزدیک‌تر شدن من و «گنجی» شد و همین موضوع ارتباط مداوم من و دکتر «گنجی» را به دنبال داشت. در این فاصله ما توانستیم طرح‌هایی از آستان قدس و دیگر نهادها بگیریم و از نظرات مشاوره‌ای دکتر استفاده کنیم و برای دکتر حقوق ماهانه ۱۵۰ تا ۲۰۰هزارتومان برقرار کنیم. حتی زمانی که طرح‌ها به پایان می‌رسید، من این حقوق را به ایشان پرداخت می‌کردم ولی ایشان همیشه می‌گفت فقط در ازای کار، پول می‌گیرد. بنابراین من از ایشان خواستم مجله تحقیقات جغرافیایی که خودم چاپ می‌کردم را بخواند و بر مطالب آن نقد بنویسد. خواستم بگویم با اینکه در فشار مالی بود، حاضر نبود در قبال کار انجام نداده، پول بگیرد. حتی در ازای مشاوره‌هایش از ما پول نمی‌گرفت و می‌گفت فقط حرف زده است و ما مجبور می‌شدیم کار بتراشیم تا ایشان حقوق ما را بگیرند. زمانی هم که در بنیاد فرهنگی امام رضا(ع) مسوول بخش جغرافیای اسلامی بودم، دانشگاه‌ها هنوز درگیر مسایل پاکسازی بودند، بنابراین دانشجویان انقلابی به تجربه نسل قبلی نیاز داشتند. آقایی به نام سرهنگ «محمدی» با من تماس گرفت و گفت که در سپاه پروژه‌هایی دارند و خواست آن را به من بسپارد در حالی که من در تهران نبودم و کارشان هم در تخصص من نبود. بنابراین دکتر «گنجی» را معرفی کردم و گفتم ایشان استاد برجسته‌ای هستند و سابقه پاکسازی دارند، این را گفتم تا پیشاپیش موضوع را بدانند و زمان انجام کار، ایشان را اذیت نکنند. سرهنگ چند روزی بررسی کرد و بعد تماس گرفت و گفت مشکلی ندارند. قرار گذاشتیم و چند جلسه درباره جنگ و نقشه‌کشی صحبت کردیم. آنها از اطلاعات گسترده دکتر از سازمان جغرافیایی و مسایل نظامی استقبال کردند. این شرکت از دانش ایشان

با آنکه دکتر «گنجی» شرایط خوبی برای رفتن از ایران داشت حتی در سال‌هایی که با ایشان نامهربانی شد، از ایران نرفت. به نظرم ایشان فکر می‌کرد که نمی‌تواند از هوای ایران فاصله بگیرد. نوعی ناسیونالیسم و تعلق‌خاطر به این خاک داشت. نوعی رفتار حاکی از اینکه من از این خاکم و در این خاک می‌میرم. با این‌همه او انگیزه‌ای برای رفتن نداشت و همه تلاش‌هایش معطوف به ایران بود

بسیار استفاده کردند اما مشکلی پیش آمد چون حقوق ایشان را نمی‌دادند و از طرف دیگر به ایشان اجازه خروج از کشور نمی‌دادند. می‌گفتند دکتر «گنجی» از مسایل نظامی آگاهی دارد، در حالی که دکتر به دعوت دانشگاه لندن باید برای دفاعیه یکی از دانشجویان به لندن می‌رفت. من از یک بابت افسوس می‌خورم و آن اینکه دکتر «گنجی» و «مفخم» نسبت به دانش‌شان نوشته‌های کمی از خود به یادگار گذاشتند. یک دلیلش این بود که تعداد مجله‌های جغرافیایی اینقدر زیاد نبود. علاوه بر این دکتر «گنجی» قسمت عمده‌ای از عمرش را در فعالیت‌های اجرایی گذراند. ایشان دست‌نوشته‌ای هزارصفحه‌ای به من داد که آستان قدس آن را با نام «جغرافیا در ایران از دارالفنون تا انقلاب اسلامی» چاپ کرد. البته قسمت‌هایی از خاطرات دکتر هم در آن دست‌نوشته‌ها بود که آن موقع قابل چاپ نبود و ناچار به حذف شدیم. مثلا دکتر «گنجی» به پروژه‌ای اشاره کرده بود که آن را به تیمسار «رزم‌آرا» ارایه کرده و نوشته بود که تیمسار «رزم‌آرا» آن را با دقت خواند و تایید و از طرح پشتیبانی کرد. این موضوع الان قابل طرح است ولی آن موقع جو خاصی بود و می‌گفتند چرا از نخست‌وزیر کودتا تعریف شده است یا در برخی موارد از درایت برخی مسوولان وقت در موضوعی صحبت شده بود. خلاصه بخش‌هایی را حذف کردیم و کتاب چاپ شد. متاسفانه آن دست‌خط‌ها را نگه نداشتیم اگر نه، بخشی از تاریخ معاصر بود. نکته جالب دیگری که من و دکتر «گنجی» در آن نقش داشتیم، معرفی چند جوان به هم برای ازدواج بود. جالب اینکه در طول این همه سال رفت‌وآمد، هیچ‌گاه ندیدم از کسی بد بگوید یا نامنصفانه از کسی سخن بگوید.

ایشان موفقیت‌های بزرگی در کارهای اجرایی داشت که به نظر من نگاه علمی و بی‌طرفانه به موضوعات، سبب این موفقیت‌ها شده بود. امروزه بسیاری از افراد در پروژه‌ها فقط دنبال پول هستند ولی برای آن وقت نمی‌گذارد تا موضوع را علمی بررسی کنند، ولی دکتر «گنجی» اینگونه نبود. بعد از نامه آقای دکتر «باستانی‌پاریزی» به آقای «خاتمی»، دکتر «گنجی» یک‌سال از طرف دولت بیمه شد، ولی این بیمه ادامه نیافت و من تلاش کردم ایشان را برای فصلنامه تحقیقات جغرافیایی بیمه کنیم. چرا که سنشان بالا بود و بیمه نمی‌پذیرفت ولی سرانجام به کمک دوستان این کار انجام گرفت. وقتی موفق شدیم ایشان را بیمه کنیم، این دکتر «گنجی» بود که نمی‌پذیرفت و می‌گفت باید بابت این بیمه، کاری انجام دهد. چون می‌گفت نمی‌خواهد سربار دیگران شود. ما نمی‌خواستیم ایشان در این سن کار کند و همین افتخاری بود که ایشان بیمه فصلنامه ما باشد ولی ایشان نمی‌پذیرفت و ما ناچار بودیم کار بتراشیم تا ایشان انجام دهد و به قول خودش پول حلال بگیرد. حتی اگر سه‌درصد جامعه هم دکتر «گنجی» را الگو قرار دهند و از او یاد بگیرند، برای اصلاح جامعه کافی است. با آنکه دکتر «گنجی» شرایط خوبی برای رفتن از ایران داشت حتی در سال‌هایی که با ایشان نامهربانی شد، از ایران نرفت. به نظرم ایشان فکر می‌کرد که نمی‌تواند از هوای ایران فاصله بگیرد. نوعی ناسیونالیسم و تعلق‌خاطر به این خاک داشت. نوعی رفتار حاکی از اینکه من از این خاکم و در این خاک می‌میرم. با این‌همه او انگیزه‌ای برای رفتن نداشت و همه تلاش‌هایش معطوف به ایران بود. من ۱۲سال در فرانسه بودم. عضو سندروس هستم. پسر و عروسم در آمریکا، دامادم در آلمان و پسرم در سوئد هستند. پول هم دارم، زبان هم بلدم. دوستانی هم در غرب دارم. ۸۰درصد علاقه‌ام هم این است که بروم ولی اگر کسی از من بپرسد چرا از ایران نرفته‌ای، باید بگویم اگر مانده‌ام دلیل عمده‌اش «گنجی» و «مفخم» هستند! آنها به ما آموختند که باید در مملکت خودمان بمانیم و همین‌جا بمیریم. این نوع تربیت در قدیم رایج بود. در سال ۹-۱۳۳۸ پنجم ابتدایی بودم و کتاب جغرافی ما را «گنجی» و «مفخم» نوشته‌بودند. تنها کتاب رنگی درسی بود. مطالب آن کتاب جغرافی، آموزش وطن‌دوستی از طریق تاریخ و جغرافی بود. من هنوز تصویر آریوبرزن را در کتاب جغرافی درخاطر دارم که تنگه را بر اسکندر بسته بود. این موضوع به یک کودک ۱۰ساله آموزش می‌دهد که باید اینگونه از کشورش دفاع کند. یادم است با بچه‌ها در قالب سپاه اسکندر و آریوبرزن بازی می‌کردیم و همیشه قوی‌ترین فرد در سپاه، نقش آریوبرزن را داشت که تعداد زیادی از سپاه اسکندر را به باد کتک می‌گرفت. همین دوست عزیز ما که نقش آریوبرزن را بازی می‌کرد، در زمان جنگ ایران و عراق به جبهه رفت و شهید شد. می‌خواهم بگویم مفهوم دفاع از میهن را به ما آموزش می‌دادند و همین‌گونه بود که «گنجی» هم به دلیل هویت خاصی که داشت، مهاجرت نکرد. «گنجی» نمی‌توانسته برود، مثل ماهی که نمی‌تواند از آب خارج شود. من اطمینان دارم اگر «گنجی» از ایران می‌رفت، شاید خیلی زودتر درمی‌گذشت ولی شما دیدید که تا آخرین لحظه‌ها در ایران زیست و در سلامت کامل بود. البته ماجرایی هم که در فوت دکتر «گنجی» رخ داد، عبرتی است برای ما که پیرانمان را تنها نگذاریم. داشتن یک همصحبت یا یک دوست، نیاز هر انسان است.

روزهای خاطره

به یاد «محمدحسن گنجی»

استاد همیشه ماندگار

دره میرحیدر*

در خرداد سال ۱۳۹۰ به مناسبت جشن یکصدمین سال تولد استاد دکتر «محمدحسن گنجی» مطلبی درباره ایشان با عنوان «شاگرد همیشگی استاد دکتر محمدحسن گنجی» نگاشتم که در مجموعه‌ای به چاپ رسید. در آن مقاله، از چگونگی آشنایی با استاد در دوران دانشجویی در سال‌های دهه ۱۳۳۰هـ.ش، زمانی که ایشان در دانشکده ادبیات و دانشسرای عالی دانشگاه تهران به تدریس دروس جغرافیای انسانی عمومی و نقشه‌برداری می‌پرداختند، نوشتم؛ از محبوبیت ایشان در میان دانشجویان به دلیل خوش‌خلقی، صمیمیت و فروتنی ذاتی، از توانایی علمی ایشان در تفهیم مطالب و تلاش برای ارایه مطالب به‌روز همراه با مثال‌هایی از ایران و از متفاوت‌بودن ایشان در روش تدریس در مقایسه با دیگر استادان. سپس از دورانی صحبت کردم که افتخار همکاری با ایشان را در گروه جغرافیای دانشگاه تهران پیدا کردم و به مدت ۱۵سال، تا زمان بازنشستگی ایشان از دانشگاه تهران، از نزدیک با نظرات علمی، دیدگاه‌ها و تجربیات ایشان آشنا شدم و از محبت‌های

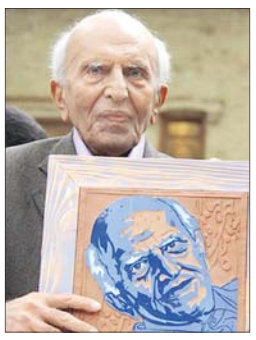

پدرانه و استادانه ایشان برخوردار شدم. اما امروز که این مطلب را می‌نویسم با کمال تاسف حدود یک‌سال است که از فقدان ایشان گذشته و ما این وجود نازنین را برای همیشه از دست داده‌ایم. آنچه من آن روز زمانی که ایشان در قید حیات بودند، نوشتم مبالغه نبود، برای دلخوشی ایشان هم نبود و امروز هم، هنوز می‌گویم که شاگرد همیشگی استاد دکتر «گنجی» بودم و هستم و فقدان ایشان را هر روز بیش از پیش درک می‌کنم. جای ایشان در تمامی همایش‌ها در صف جلو خالی است و تا به حال هیچ‌کس نتوانسته آن را پر کند. شادروان دکتر «گنجی» یک کتاب زنده بود که هم به تاریخ، حیات می‌بخشید و از آن درس‌های زیادی می‌آموخت و هم امیدبخش برای نسل جوان بود.

* استاد جغرافیای دانشگاه تهران

آینه‌های بی‌غبار

ویژگی‌های علمی «محمدحسن گنجی» از نگاه «احمد پوراحمد»

ناگفته‌هایی از زندگی پدر جغرافیای نوین ایران

زینب همتی

دکتر «احمد پوراحمد» در سال ۱۳۳۷ خورشیدی در کرمان متولد شد. وی سال ۱۳۵۵ در رشته جغرافیای دانشگاه تهران پذیرفته شد و پس از اخذ مدرک فوق‌لیسانس از دانشگاه تربیت‌مدرس در سال ۱۳۶۷ و مدرک دکترای جغرافیای انسانی با تخصص برنامه‌ریزی شهری در سال ۱۳۷۳، فعالیت خود را در گروه جغرافیای دانشگاه تهران آغاز کرد. وی تاکنون ۱۱ عنوان کتاب را تالیف و ترجمه (فردی یا مشترک) کرده است و علاوه بر آن بیش از ۵۰ مقاله علمی-پژوهشی را در مجله‌های معتبر داخلی و خارجی چاپ یا در کنفرانس‌های علمی داخلی یا خارجی ارایه کرده است. دیدگاه‌های او درباره جایگاه علمی دکتر «گنجی» را با هم می‌خوانیم:

وجه تمایز دکتر «گنجی» با دیگران چه بود؟

جدا از چهره ظاهری سبزه‌گون و قامت بلند دکتر «گنجی» و سن و سال جاافتاده او، که در برخورد نخست، توجه هرکسی را برمی‌انگیخت، اقتدار و حاکمیت او در سخن‌گفتن، طرف مقابل را مات می‌کرد که این اقتدار او ناشی از اطلاعات علمی وسیع و جامع و ذهن هوشمند و با ذکاوت او و برخورد علمی‌اش با مسایل بود. اصلا با هیچ‌کس دعوای شخصی نداشت بلکه بحث علمی می‌کرد و بنابراین همیشه متبسم و فروتن بود، صفتی که خداوند بزرگ در ذات و دل اهل علم به ودیعه نهاده است. درون او آرامشی بود که هرکسی را آرام و مطمئن می‌کرد. هیچ‌گاه از او بدگویی راجع به کسی نشنیدم، او نگین حلقه جغرافیدانان بود.

ایشان در حوزه علوم انسانی فعالیت می‌کردند، ولی شهرت عام داشتند، چرا؟

در گذشته نخست تحصیل علم می‌کردند و مدرک می‌گرفتند و سپس پست و مقام می‌گرفتند نه اینکه مثل برخی افراد، ابتدا پست و مدیریت در جایی بگیرند و سپس از طریق آن دنبال ادامه تحصیل و مدرک بروند! دکتر «گنجی» در بانک ایران و انگلیس، به زبان خارجی خوب مسلط شد و سپس به خارج از کشور رفت، خوب درس خواند و وقتی عالم شد، به خوبی ایفای نقش کرد و مسوولیت‌های مختلفی همچون ریاست سازمان هواشناسی و معاونت دانشگاه تهران و... را برعهده گرفت. قرارگرفتن در پست‌های مهم ملی و ارتباط با سازمان جهانی هواشناسی باعث شد که دوستان و آشنایان فراوان داخلی و خارجی داشته باشد و چون فرزندی نداشت و خانواده وقت او را زیاد نمی‌گرفت، در مجامع مختلف علمی و فرهنگی و دانشگاهی با فراغ‌بال شرکت می‌کرد. غیر از اینها ماهیت رشته جغرافیا که دارای حوزه‌های متنوع و مختلف انسانی، اجتماعی، طبیعی و... است، مزید بر علت شد، به ویژه آنکه دکتر «گنجی» خودش را فقط در علم هواشناسی محبوس نکرد و همزمان تدریس درس‌های جغرافیای انسانی، تاریخی و طبیعی را عهده‌دار بود و کمتر کتاب جدیدی در موضوعات مختلف روز منتشر می‌شد که او مطالعه نکرده باشد یا در منزل وی نباشد. شاید جالب باشد که ایشان تا آخرین هفته‌ای که او را در سفر ملاقات کردم، هر نیمه‌شب اخبار رادیوهای خارجی را به زبان اصلی از رادیو کوچکش گوش می‌داد.

ایشان چه خصوصیاتی داشتند که در برابر این همه نامهربانی‌ها دوام آوردند؟

طلا هرجا که باشد طلاست ولو اینکه در خاک بیفتد، دانشمند حکم طلا را در جامعه دارد. در دریاهای توفانی جامعه، بهترین قایق نجات، علم و دانش و توانمندی افراد است که آنها را از سقوط و نابودی حفظ می‌کند، ایشان هم واقعا دانشمند بودند و شاگردان زیادی داشتند که نسبت به ایشان حق‌شناسی و مساعدت می‌کردند. البته قبل از همه اینها، وجود همسری همدل و همدم بود که به قول دکتر «گنجی» یار و یاور ایشان در روزهای سخت زندگی بود. هرچند به‌طور کلی مطالعات و آگاهی ایشان نسبت به وقوع انواع انقلاب در سایر کشورها و اینکه هر امری ممکن است در یک انقلاب پیش بیاید و نیز اشراف به زمان و فضای حاکم بر جامعه و روحیه مقاوم و سازگار، ایشان را آماده تحمل شداید و ناهمواری‌ها کرد. هر چند بسیاری از افراد انقلابی و مسوول، با اعتقاد به ارزش‌های علمی و انسانی به ایشان علاقه‌مند بودند و عنایت خاصی به این استاد ممتاز دانشگاه داشتند که از جمله آنها می‌توان به استاد بزرگوار جناب آقای دکتر «رحیمیان» معاون محترم پژوهشی دانشگاه اشاره کرد که با پیگیری و اهتمام خود برای ایشان، از ۱۵ سال قبل حق‌التحقیق ماهانه و ثابتی وضع کردند که تا پایان حیات ایشان برقرار بود.

چرا در تحولات سیاسی جامعه ما، شخصیت‌های علمی اینگونه آسیب می‌بینند؟ چه زیرساخت‌هایی لازم است که دیگر شاهد اینگونه وقایع نباشیم؟

وقتی که جامعه به جای توسعه فرهنگی و حاکمیت ارزش‌های اخلاقی، دچار سیاست‌زدگی می‌شود و به همه چیز از بعد سیاسی نگاه و ارزش‌گذاری می‌شود، طبیعی است که علم و هنر و فرهنگ آسیب دیده و دانشمندان نه به سبب علمشان، بلکه بسته به گرایش‌های سیاسی‌شان طبقه‌بندی می‌شوند و آن‌وقت است که جامعه دچار سقوط و سطحی‌نگری می‌شود. دانشمندان و علما، باید از زیر بار جبر اداری و سیاسی خارج شوند و آزادی و استقلال رای و نظر آنان به رسمیت شناخته شود. آن‌وقت است که شاهد شکوفایی نظریه‌پردازی و رشد نوآوری‌های علمی خواهیم بود، دلیل حرفم تاریخ و تمدن طلایی گذشته مسلمین و پیشرفت‌های علمی ادوار بعدی در جهان است.

در این اتفاقات چه آسیب‌هایی را دکتر «گنجی» و چه آسیب‌هایی را کسانی که ناخواسته در مقابل ایشان قرار گرفتند، متحمل شدند؟

قبل از همه، جامعه علمی و دانشجویان و پژوهشگران آسیب می‌بینند که دانشمندان خود را که سرمایه‌های گرانبهایی هستند، از دست می‌دهند و دوم کشور است که شاهد فرار مغزها و مهاجرت دانشمندان می‌شود. همان‌طور که در پاسخ به سوال قبلی عرض کردم، وقتی اخلاق و انصاف و روحیه علمی حاکم نباشد، همه آسیب می‌بینند از عامی تا خواص و در درازمدت، موجبات سقوط یک جامعه و تنزل رتبه آن در بخش‌های مختلف اقتصاد، محیط‌زیست و... را فراهم خواهند آورد.

جای خالی دکتر «گنجی» چه مسوولیت‌هایی برای دیگران ایجاد می‌کند؟

«گنجی» محصول فرآیندهای مختلفی طی دوره طولانی است. پیش از همه مسوولان کشور باید به‌طور حقیقی و اعتقادی به علم و حاکمیت علم و اخلاق بر ارزش‌های اجتماعی قبل و مقدم بر همه ارزش‌ها، ایمان بیاورند و در همه فعالیت‌ها و تصمیمات و برنامه‌ریزی‌ها و انتصاب‌ها، اولویت را به دانشمندان و علما دهند. اگر علم و عالم‌بودن ارزش اساسی و محوری جامعه باشد، آن‌وقت است که امثال «گنجی»ها ظهور پیدا خواهند کرد. البته رشد ارزش‌های اخلاقی و اعتقادی در افراد و باور داشتن اینکه علم باعث ثروت می‌شود و عالم چه با ثروت و چه بی‌ثروت، ذاتا ارزشمند است، می‌تواند دانشجویان و جوانان علاقه‌مند به علم را توسعه دهد و اگر گنجی هم نشوند، گنج‌هایی شوند که باعث سربلندی و پیشرفت جامعه می‌شود.

جدول۱۷۵۵

افقی:

۱- نامی ژاپنی - ابر سیاه ۲- گل و لجن - از ظروف پرمصرف آشپزخانه - استاندار عهد بوق ۳- برابر و مساوی - معاصر - همسر مرد - نوعی حلوا ۴- مهر معروف - آسمانی ۵- فیلم ملاقی پور - حسرت، دریغ - خط باستانی ۶- پول قدرتمند آسیا - اخلاق بد - از فراعنه مصری ۷- هارب - از بازیکنان اسبق و نامدار آث. میلان ۸- نفس - برای گرفتن وام شدیدا به آن احتیاج داریم - اثر آلبرتو مور اوپا - خدای دراویش ۹- پایتخت ترکیه - غیرخالص ۱۰- کشتزار - خراسان قدیم - ضمیر اشاره ۱۱- دروغکی - رشته کوه عظیمی است در روسیه - میوه هزار دانه ۱۲- سکه طلای عهد قاجار - در هم پیچیدن ۱۳- بند دست - نام ترکی- از نیروهای سه‌گانه ارتش - ویتامینی در روغن‌ها ۱۴- چهار نعل - اندک - وسیله‌ای در ژیمناستیک ۱۵- رودی در استان کرمان - مادر کوروش

عمودی:

۱- میهمانی ازدواج - پدر علم اقتصاد ۲- جرات و توان داشتن - خانه - چگونه ۳- چیز - واحد پول ویتنام - لاشخور - لوله خونی ۴- بانگ جانور درنده - نوعی خواهر برادر - صاف‌کننده چروک پارچه ۵- سلاح جدید و مخرب - ستاره متحرک - اشرف مخلوقات ۶- خاطر - بیماری پوستی - غذای ایرانی - ضمیر عربی ۷- پدر معاویه - تور کاهکشی ۸- خدای تجارت و سفر یونان باستان - دلگشایی ۹- کوبنده خانگی - شاخه‌ای از آیین بودیسم ۱۰- حرف نازی‌ها - از حروف مقطعه قرآن - نظریه - کلمه پرسشی ۱۱- کاشف الکل - اختراع مارکونی - سنت ۱۲- مرکز یونان - مشت مال - شیمی کربن ۱۳- یکی از دو جنس - از مرکبات - حرکتی در کاراته - دوش و کتف ۱۴- پدر رستم - مجروح - بندری در یونان ۱۵- گروه نمایندگان مخالف سیاست‌های دولت - پسر مازنی

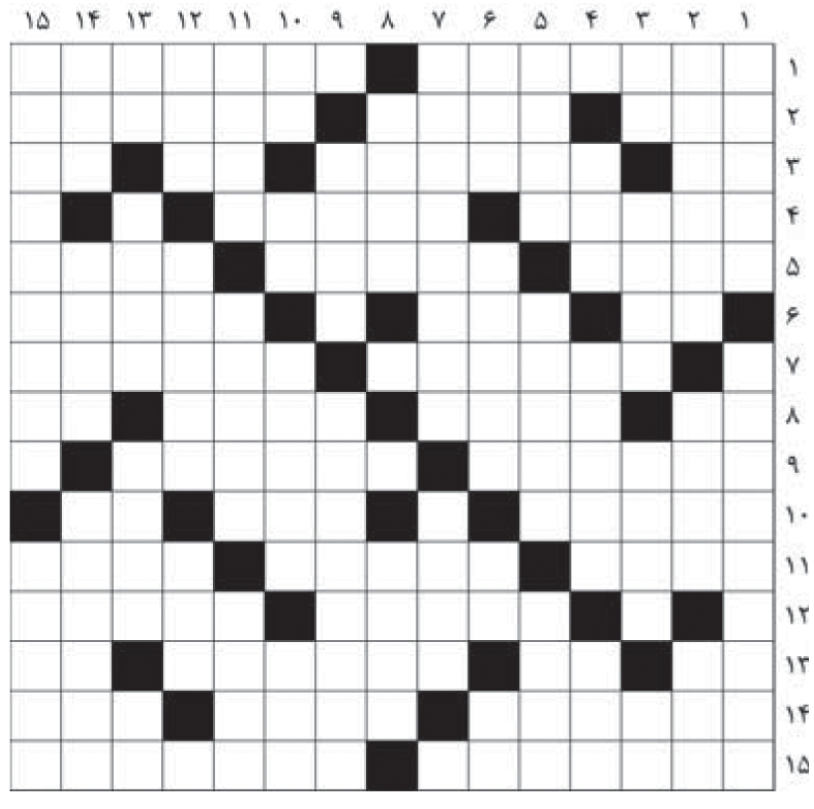

جدول۱۷۵۴

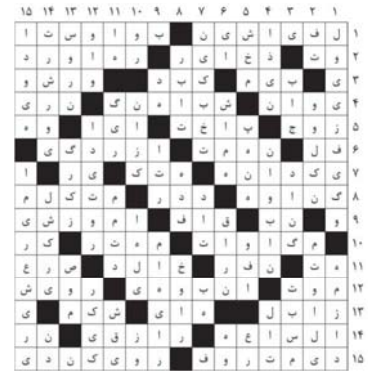

قانون‌های حل جدول سودوکو:

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.

۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

سودوکو سخت۴۰۷

			۱				۴	۵
۲			۳	۸		۷		
۸				۷	۶	۳		
			۸		۱		۵	
			۹		۷		۳	۶
۵					۲			۸
	۶						۹	۴
۹		۴				۲		
		۳			۴			۷

حل سودوکو سخت

۸	۷	۶	۹	۶	۲	۵	۴	۱
۵	۱	۵	۷	۸	۹	۶	۳	۲
۹	۴	۲	۵	۱	۳	۷	۸	۶
۶	۳	۸	۲	۷	۴	۹	۱	۵
۷	۲	۱	۶	۹	۸	۴	۵	۳
۳	۸	۴	۱	۵	۶	۲	۷	۹
۲	۹	۷	۳	۴	۵	۸	۶	۱
۴	۵	۹	۸	۲	۱	۳	۹	۷
۱	۶	۳	۴	۶	۷	۱	۲	۸

سودوکو

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عددهای بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

سودوکو ۷۵۸

	۵	۲				۶	۸	
		۹	۸	۲		۳		۵
		۳	۴	۱		۹		
۶		۷		۳			۴	
		۵	۶			۱	۳	
۳	۸	۱	۲	۹				
		۸			۳	۴	۵	
		۶	۷	۴			۹	
۲		۴	۹	۵		۷	۶	

حل سودوکو ۷۵۷

۸	۶	۵	۴	۷	۹	۱	۲	۳
۱	۲	۳	۵	۸	۶	۹	۴	۷
۷	۹	۴	۲	۱	۳	۸	۶	۵
۳	۸	۲	۹	۴	۱	۷	۵	۶
۹	۵	۱	۶	۳	۷	۴	۸	۲
۴	۷	۶	۸	۲	۵	۳	۱	۹
۵	۱	۹	۳	۶	۸	۲	۷	۴
۶	۴	۸	۷	۹	۲	۵	۳	۱
۲	۳	۷	۱	۵	۴	۶	۹	۸